

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

پیکار پامیر

۰۷.۰۳.۱۰

## "نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان"

### جلد اول

به ادامه گذشته:

### تبارز " جوانان مسلمان " یا (اخوانی ها)

دشمنی و تخریبات پاکستان ، به خصوص از آغاز جمهوری سردار محمد داوود علیه کشور ما به صورت جدی سازمان داده شد و آن ، دقیقاً زمانی بود که کدر رهبری " جوانان مسلمان " یا به قول معروف (اخوانی ها) به اثر فشار رژیم داوود در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی (اوایل سال ۱۹۷۴ میلادی) به پاکستان فرار کردند. این گروه، در سال های ۱۹۷۰-۱۹۷۱م با استفاده از جو مساعد ناشی از انفاذ قانون اساسی ، مانند سایر گروه ها و جناح های سیاسی، از پوهنتون کابل سر برآورد. مؤسسين و رهبران گروه مذکور تا جائیکه منابع مربوط به آنها بیرون داده اند، اینها بوده اند :

عبدالقادر توانا سابق استاد مدرسه ابو حنیفه، حبیب الرحمن، برهان الدین ربانی ، غلام محمد نیازی، عبدالهادی هدایت ، عبدالمقتدر، وفی الله سمیعی، سیف الدین نصرتیار، قاضی اسلام الدین اشکمشی، سید عمر، گلبدین، غلام ربانی عطش، عبدالرسول سیاف، شارقى ، دکتر کریم فاریابی ، قاری سعادت، انجنیر صفر محمد ، شیون و غیره

عده ای از اینها مانند غلام محمد نیازی ، برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف در جامع الازهر مصر تحصیل کرده افکار حسن البناء، سید قطب و محمد قطب مصری به نام : "نهضت اخوان المسلمین" را با خود به افغانستان وارد کردند . باید متذکر شد که حسن البناء در سال ۱۹۰۶ میلادی در مصر به دنیا آمد و در سال ۱۹۴۹ میلادی چشم از جهان فرو بست . وی در سال ۱۹۲۸م تشکیل اسلامی را به نام "اخوان المسلمین" بنا نهاد و اسالیبی بدان وضع نمود و در سالهای پنجاه همان قرن ، با به میدان آمدن سید قطب ، حرکت اخوان المسلمین وسعت اختیار نمود. فعالیت های سیاسی این گروه در زمان زعامت جمال عبدالناصر فقید در مصر به اوج خود رسید و همینکه دست به

ترور و کشتار مخالفین خویش زدند و علیه رژیم ناصر داخل اقدامات مسلحانه شدند، مورد سرکوبی شدید قرار گرفتند.

اخوانی ها در افغانستان، در جریان تظاهرات خیابانی در آن سالها میگفتند که "جوانان مسلمان" هستند و برای تأسیس یک حکومت اسلامی مبارزه میکنند، ولی این گروه، هیچگاه نگفتند که منظور شان از حکومت اسلامی دقیقاً چه میباشد؟، در آینده چه رژیمی و به اساس کدام پایه منطقی و برنامه عملی برای افغانستان در نظر دارند؟ نیز هیچگاه نخواستند یا نتوانستند به صورت کتبی و مستند به این سوالها جواب ارائه کنند، آنچه گفتند یا میگویند، صرفاً اینست که مثلاً، "در جامعه فسق و فساد وجود دارد"، "زنها باید لباس اسلامی بپوشند"، "ما میخواهیم یک حکومت اسلامی بسازیم"، "ما میخواهیم علیه کفر و الحاد بجنگیم" و . . . یعنی اینها از همان آغاز کارشان سعی کرده اند هر اسمی را با پسوند (اسلامی) بیاریند و به آن اکتفاء کنند. یعنی "حکومت اسلامی"، "قانون اسلامی"، "مملکت اسلامی"، "انقلاب اسلامی"، "لباس اسلامی"، "غذای اسلامی" و حتا رنگ و بوی اسلامی و قس علیهذا که در این صورت و با این کلی گویی ها، صرفاً میخواهند میان جامعه مسلمان از نام و نشان اسلام غرض رسیدن به قدرت سیاسی استفاده نمایند، نه برای خدمت به دین اسلام و یا برای جامعه مسلمان. در جهان معمول است که هر دسته، گروه، حزب یا سازمانی که متشکل میشود، اهداف کوتاه مدت و دراز مدت، خط حرکتی و برنامه کار خود را کتباً برای جامعه مورد نظر به نشر می سپارد و در آن نقایص کار رژیم یا طبقات بر سر اقتدار در جامعه را می نمایاند و با صراحت میگوید که اگر گروه مذکور به جای حکومت فعلی به قدرت سیاسی دست یابد، از نظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و . . . چنین یا چنان خواهند کرد تا افراد جامعه حق و باطل را تشخیص داده امکانات یا عدم امکانات تطبیق آن برنامه ها را با در نظر داشت ویژه گیهای زمان و مکان بسنجد، بپذیرد و یا نپذیرد، در حالیکه (اخوانی ها) در افغانستان هرگز به این مهم نپرداخته اند. وقتی این گروه در سال ۱۹۹۲ میلادی از خاک پاکستان به کابل فرستاده شدند تا حکومت اسلامی مورد نظر شان را پس از رژیم کودتای ثور تشکیل دهند، نه تنها هیچ برنامه کاری علمی اقتصادی، اجتماعی، رفاهی و مدنی برای جامعه افغانی نداشتند، بلکه با به راه اندازی کشمکشهای خونین نظامی و فعالیتهای قدرت طلبانه هستی برانداز، آنچه از غارت اشغالگران روسی و رژیم کودتای ثور باقی مانده بود، با توپ و تانک و خمپاره نابود کردند، هزاران نفر مسلمان بیگناه افغانستان و به خصوص اهالی شهر کابل را کشتار نمودند، موجب فرار و مهاجرت هزاران هموطن به خارج از کشور گردیدند و دود از دمار خلق خدا کشیدند. آنگاه مردم افغانستان معنی و مفهوم اصلی "حکومت اسلامی" مورد ادعای این "جوانان مسلمان" یا (اخوانی) های وطنی را شناختند.

در سال ۱۳۵۱ هجری شمسی ( ماه جون ۱۹۷۲ میلادی) بود که نخستین برخورد خونین میان گروه "جوانان مسلمان" و عده ای از اعضای جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید - یا شعله بی ها) در صحن پوهنتون کابل رخ داد و موجب قتل و جرح بعضی از محصلین گردید. در نتیجه این برخورد، جوانی به نام سیدال سخندان عضو جریان شعله جاوید توسط گلبدین یکی از فعالین گروه "جوانان مسلمان" ( بعدا امیر حزب اسلامی ) به قتل رسید و جوان دیگری به نام "داکتر شاکر" عضودیگر این جریان زخمی شد. محکمه رژیم شاهی، قاتل را تنها به سه سال حبس محکوم نمود که آنهم، پس از سپری نمودن مدت نسبتاً قلیلی، به امر موسی شفیق آخرین صدراعظم دوران سلطنت محمد ظاهر شاه، از حبس رها ساخته شد.

سردار محمد داوود متعاقب پیروزی کودتای ۲۶ سرطان، فعالیت های سیاسی کلیه افراد و گروه ها را ممنوع قرار داد. گروه "جوانان مسلمان" نیز ظاهراً غیر فعال شدند و داوود هم مطمئن بود که آنان چنان عمده و متشکل نیستند

که برای رژیم درد سر خلق کنند، به همان دلیل در ابتداء، رهبران گروه مذکور مورد تعقیب دولت قرار نگرفتند. گفته شده که در اوایل پیروزی کودتا، بعضی از رهبران اخوان مانند غلام محمد نیازی و برهان الدین ربانی به داوود خان پیشنهاد همکاری نیز کرده بودند که از طرف رئیس جمهور پذیرفته نشده بود.

رهبری گروه "جوانان مسلمان" در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی (اوایل سال ۱۹۷۴ م) با ابوالاعلی مودودی مؤسس حزب "جماعت اسلامی" پاکستان تماس برقرار نمودند تا همکاری و توجه وی را به خود جلب نمایند. از طرف گروه (اخوان)، انجنیر حبیب الرحمن به حیث نماینده تعیین گردید تا به پاکستان مسافرت نماید. وی طی این سفر، با بعضی از رهبران جماعت اسلامی پاکستان و من جمله، قاضی حسین احمد مسوول آن حزب در صوبه سرحد دیدار نمود. (۴)

"درفش امید"، یکی از آگاهان سیاسی کشور، زیر عنوان "مزد بگیران اخوانی و بررسی کوتاهی از تنشهای مرزی میان افغانستان و پاکستان" اثری نگاشته است، در بخشی از آن چنین می گوید:

"آنطوریکه من از زبان عبدالقادر توانا استاد سابق مدرسه ابو حنیفه و اهل مارمول ولایت بلخ که بعد از کودتای فرزه ۱۳۵۳ دستگیر و در زندان پلچرخ با عده زیادی از اخوانی ها به سر می برد، حین ملاقات با وی همراهی یکتن از دوستانم شنیدم که گفت: "من قاضی حسین احمد را از نزدیک می شناسم و با وی که غرض استحکام روابط میان دو جنبش آمده بود، در دیداری که داشتم گفت وگو در فضای برادری و دوستانه صورت گرفت و مایک بخش از برنامه های نظامی مان را با وی در میان گذاشتیم. او اعلام آماده گی کرد تا در هر زمینه با ما همکاری نماید، اما کمکهای نظامی تا مرحله اخذ فتوای مولانا مودودی به تعویق افتاد." "درفش امید" همچنان می افزاید که:

"در مورد مقدار این کمکها به طور دقیق اطلاعی در دست نیست و اما آنچه که من از زبان قادر توانا و هم سلولش سید عمر از قندوز شنیدم "گلبدین جنبش ما را به یک میلیون کددار و چند عدد نارنجک فروخت" آقای "درفش امید" به دنبال این اظهارات می افزاید:

"و همچنین ربانی عطش استاد مدرسه ابو حنیفه و عضو رهبری سازمان جوانان مسلمان که در قلعه کرنیل ده مزنگ کابل درجودی سال ۱۳۵۵ همراه با یکی از دوستانم دیدار داشتیم، اظهار داشت "مبلغی که جماعت اسلامی پاکستان به شمول دوستان پاکستانی اعانه داده بودند بین هشتصد هزار تا یک میلیون پول پاکستانی بود"

انجنیر حبیب الرحمن همچنان وظیفه داشت تا فتوای شرعی "مودودی" مبنی بر قیام مسلحانه علیه رژیم داوود را نیز حاصل نماید و "مودودی" چنین فتوایی را در آن زمان صادر کرد. در عین زمان، قاضی حسین احمد و سایر رهبران جماعت اسلامی پاکستان، رهبران گروه "جوانان مسلمان" را در همان سال به شبکه استخبارات ملکی و نظامی پاکستان به نام های (سی . دی) و (آی . اس . آی) معرفی نمودند تا متعاقب حصول فتوای مودودی، برای آنها پول، سلاح و نقشه عملیات مسلحانه را میسر گردانند.

گفته شده است که برهان الدین ربانی در این موقع، آغاز عملیات مسلحانه علیه رژیم داوود خان را مناسب ندانسته و به آن مخالف بود، ولی گلبدین که بعد از حبیب الرحمن عضو رابط میان شبکه های جاسوسی (سی . دی) و (آی . اس . آی) پاکستان و گروه "جوانان مسلمان" بود، از به راه اندازی عملیات پشتیبانی میکرد و بنابراین، برای نخستین بار اختلاف در درون رهبری این گروه بروز کرد. نا گفته نماند که احمد شاه مسعود (بعداً یکی از قومندان های مشهور دوران جهاد) نیز در همین شب و روز با تعداد دیگر از اعضای گروه مذکور مصروف تمرینات نظامی در کوه های (آتک) بوده است.

ذوالفقار علی بوتو که شدیداً مخالف حرکات و سیاستهای حکومت داوود خان بوده و از مسافرت یک هیأت عالی رتبه نظامی هندوستان به کابل نیز متوحش شده بود، از حصول پیوند میان گروه (اخوانی ها) و حکومت پاکستان به خوشی استقبال نموده حاضر شد به مشوره مسؤولین استخباراتی آن کشور، کُمکهای مادی را در اختیار این گروه قرار دهد تا عملیات مسلحانه و هشدار دهنده ای را علیه داوود خان به راه اندازند. متعاقب همین تصمیم گیری حکومت پاکستان بودکه رهبری "جوانان مسلمان" یکتعداد از اعضای فعال خویش را در قریه "فرزه" واقع در سی کیلو متری شمال کابل فرا خوانده غرض انجام عمل کودتا به توزیع سلاح برای آنها پرداختند. چنانکه بعداً افشاء گردید، اشخاص آتی در گردهمایی "فرزه" حاضر بودند :

**غلام ربانی عطش، سیف الدین نصرت یار، انجنیر حبیب الرحمن، عبدالقادر توانا، محمد عمر، عبدالمقتدر، رسول سیاف و مولوی حبیب الرحمن.**

پلان کودتای "فرزه" به هر نحوی که بود افشاء شد و تعدادی از اخوانی ها دستگیر، زندانی و اعدام گردیدند و بقیه، خود شان را مجدداً به پشاور رسا نیندند. پولیس رژیم محمد داوود به قصد گرفتاری برهان الدین ربانی که در آن وقت استاد فاکولته شرعیات کابل بود، داخل محوطه پوهنتون کابل گردید، اما وی توانست قبل از آنکه دستگیر شود، فرار نموده خودش را به پشاور برساند. حکومت پاکستان، افراد فراری را در "سکندرپوره"، واقع شهر پشاورجا به جا نمود.

برای ذوالفقار علی بوتو که میخواست حریف سرسخت خود (داوود خان) را با وارد کردن ضربه ای سرچاپش بنشانند، نیروئی که اینک در اختیارش قرار گرفته بود، غنیمت بزرگی به حساب میرفت. چنانکه بعداً ثابت هم شد، سردار محمد داوود متوجه سنگینی مسأله گردیده با حکومت پاکستان راه مصالحه جویانه ای را در پیش گرفت. بوتو به مشوره مسؤولین شبکه جاسوسی اش موافقه کرد تا کُمکهای مادی و تمرینات نظامی برای اعضای گروه (اخوان) ادامه داده شود.

Ogivier Roy محقق فرانسوی نوشت:

" به نظر میرسد که رئیس جمهور پاکستان اقدام به عمل آئی و مستقیم بر علیه سیاست طرفدار پشتونستان می ورزد. وی از حکمتیار حمایت میکند، اسلامیت هائی که در پشاور جمع بودند، توسط اردوی پاکستان آموزش دیده بودند، ماموریت های مخفیانه در داخل خاک افغانستان اجرا میکردند. "

عده ای از اعضای گروه "جوانان مسلمان" که از طرف کرنیل های پاکستان تحت آموزش نظامی قرار گرفتند و آقای "درفش امید" اسامی آنها را در رساله اش نگاشته است، از اینقرار بود :

فقیر محمد از پکتیا

انجنیر لالا (ایوب) از شمالی

گلبدین حکمتیار از قندوز

عبدالواحد از ولایت تخار

عنایت الله (مصطفی)

عارف خان از پنجشیر

انجنیر اسحق حیدرپور

آدم خان

احمد شاه (مسعود)

عبداللطيف (نصرالله) از تخار  
محمد ولي از پنجشير  
گل محمد معلم  
دکتر عبدالقادر از بگرام  
شاه ابدال از پنجشير  
عبدالحميد از پنجشير  
محمود شاه از پنجشير  
انجنير عبدالعالم  
عزيز مراد از کوهستان  
محمد انور معلم از پکتيا  
انجنير جان محمد از ننگرهار  
امان الله (نصير) از بگرام  
خواجه محفوظ  
محمد نسيم  
صوفي نعيم کوهستانی  
حفیظ الله افضلی  
محمد نسيم از کابل  
محمد شفيق از پنجشير  
شير محمد از بدخشان  
محمد نادر از بدخشان  
غلام رسول از خوست فرنگ  
انجنير صفر محمد شيون از جرم بدخشان  
فضل الرحمن برادر مولوی حبيب الرحمن  
محمد اعظم  
داکتر عبدالشکور  
عتيق الله از فاکولته ساينس  
استاد حمايت الله از کابل  
محمد الله از سرخود  
آقا محمد از بغلان  
عبدالستار مستوفي از پروان.

"فرانتروپوست" مورخ ۲۲ اکتوبر ۱۹۹۵م نوشت :

"عامه را در افغانستان برهم زنند تا محمد داوود از داعية " پشتونستان " صرف نظر نماید . ذوالفقار علی بوتو در سال ۱۹۷۴م ، پنجهزار نفر را بعد از آموزش نظامی تحت فرماندهی شخص متعصب اسلامی به نام گلبدین قرادادکه نظم عامه را در افغانستان برهم زنند تا محمد داوود از داعية پشتونستان صرف نظر نماید"

"فرانتروپوست" همچنان می افزاید که :

"مسئولین سی آی ای آمریکا در سال ۱۹۷۹م از پاکستانی ها خواستند تا یکی از رهبران قابل اعتماد را برای آنها معرفی نمایند که باز هم پاکستان گلبدین را برای شان معرفی کرد."

متعاقب همین اقدامات حکومت پاکستان بود که در ماه اسد سال ۱۳۵۴ هجری شمسی ، شورشهای مسلحانه از طرف عده ای از (اخوانی ها) در پنجشیر ، لغمان ، سرخورد ، پکتیا ، بدخشان و ننگرهار به راه انداخته شد که داوود خان را از خواب غفلت بیدار نمود. در نتیجه همین شورشها که ریشه در اردوی کشور همسایه داشت، باز هم عده ای از "برادران" دستگیر و اعدام گردیدند. این رویداد ها اگر از یکطرف داوود خان را تکان داد، از سوی دیگر، رهبران (خوان) را نیز بیشتر از پیش به (آی. اس . آی) پاکستان متکی ساخت.

مردم افغانستان در این زمان، با افراد عملیاتی گروه (اخوان) چنان بیگانه بودند که تعدادی از آنان را به دست خود گرفتار کرده به دولت سپردند. پس از همین شکستها و تلفات بود که در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی در درون "جمعیت اسلامی" یا همان "جوانان مسلمان" در پشاور اختلاف بروز کرد و آنرا به دوشاخه (جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و حزب اسلامی به رهبری گلبدین) تقسیم نموده و هر دو شاخه ، به فعالیتهای شان زیر نظر آی . اس . آی پاکستان ادامه دادند. انگیزه بروز اختلاف هم ظاهراً این بود که (ربانی) دیگر به ادامه عملیات مسلحانه راضی نبود و اما گلبدین طبق تمایل (آی. اس . آی) سرسختانه از آن دفاع میکرد.

آقای "درفش امید" در رساله خویش متذکر میشود :

"در اواخر زمان بوتو اختلافات به اندازه ای رشد کرده بود که گلبدین نماینده اخوان با دولت بوتو معاش های پناهنده های مربوط گروه ربانی را قطع کرده بود و ربانی بسیاری از افراد خود را در شهر های مختلف پاکستان برای فرا گیری حرفه و کسب معاش فرستاده بود."

در یک گزارش که به قلم "واگن فارست" و "یوسف بودانسکی" ترتیب و در "نیویارک تربیون" سال ۱۹۹۰ میلادی به نشر رسیده است و آنرا "میوند ترست" در دهلی جدید نقل کرده، در مورد گلبدین چنین آمده است :

"... در سال ۱۹۷۲ گلبدین به اتهام قتل یکی از فعالین مانویست محبوس گردید، یکی از اعضای پولیس مخفی افغانستان به رتبه کرنیل در دوران پیش از رژیم کمونیستی اظهار نموده که حکمتیار در اخوان المسلمین به صورت مخفی برای پرچم فعالیت مینمود و به نام سازمان اسلامی مرتکب کشتار میگردد تا نام آن سازمان را بد کند. در سال ۱۹۷۴م گلبدین در سرویس جاسوسی پاکستان تربیت بیشتر کسب نموده و افسران پاکستان او را یک شخص زرنگ، بیرحم و تشنه قدرت تشخیص داده اند که به خاطر کسب عالی ترین مقام از ارتکاب هیچ جنایتی دریغ نمیکند..."

در گزارش همچنان آمده است :

"سازمان جاسوسی پاکستان حکمتیار را یک ایجنت کاملاً تحت اداره و کنترل خود شناخته و او را بالای افغانستان تحمیل کرده است. در تمام این مدت گلبدین رابطه نزدیک خود را با خاد (سرویس جاسوسی افغانستان) و مشاورین شوروی حفظ کرده است..."

گزارش این نکته را نیز افشاء میکند که :

"در سال های (۱۹۸۰ - ۱۹۸۲ م) بناء به قول یکی از اعضای بلند پایه خاد نجیب که بعداً به پاکستان پناهنده شد، سرویس جاسوسی کابل (خاد) پلان به قتل رسانیدن سران مقاومت را به استثنای گلبدین طرح نموده بود و صراحتاً به آن عضو خاد هدایت داده شده بود که علیه حکمتیار به هیچگونه اقدامی مبادرت نورد. "

چنانکه گفتیم، این فشارها از جانب پاکستان بر داوود خان موجب گردید که وی بر روابطش با آن کشور تجدید نظر نماید. از شروع سال ۱۹۷۵ م به بعد، یعنی متعاقب ملاقات سر دار محمد نعیم با سناتور امریکائی به نام "چارلیز" و عزیز احمد نماینده خاص ذوالفقار علی بوتو در (نیپال)، مناسبات دو کشور افغانستان و پاکستان رو به عادی شدن نهاد. بوتو مشکلات خودش را نیز در داخل پاکستان داشت. خرابی های ناشی از جنگ ۱۹۷۱ م با هند و لطمه های دردناک شکست قوای آن کشور به فرماندهی جنرال "تیکه خان" هنوز نزد مردم ملکی و نظامی باقی بود، احزاب مخالف، به خصوص احزاب و سازمان های راست افراطی، درد سرهایی برای وی خلق کرده بودند، قتل "شیرپاو" یکی از رهبران سیاسی و دوست نزدیک بوتو در صوبه سرحد، انحلال حزب "عوامی لیگ" به رهبری خان ولیخان و زندانی شدن او و پدرش (خان غفارخان) را بار آورده بود. بمباران مناطق بلوچ نشین و سرکوب خونین خیزشهای مسلحانه آنها، نفرت و انزجار عمیقی را علیه بوتو ایجاد کرده بود، در میان نیروهای مسلح نیز نارضائی هائی محسوس بود، موضوع تقلب در انتخابات پارلمانی که بوتو از طرف احزاب مخالف بدان متهم شده بود، یکنوع انارشسیسم سیاسی - اجتماعی را در آن کشور بار آورده و جامعه پاکستان را آستان انفجارات تازه ای نموده بود.

در اینجا، نکته ای را که جالب و قابل تذکر میدانم اینست که خان ولیخان نیز در دوران انتخابات اوایل سال ۱۹۷۷ میلادی پاکستان، از زمره نامزد های ریاست جمهوری آن کشور بود. این نکته، بار دیگر میرساند که خان ولیخان و سایر "خان" های سرحدی، تنها و تنها از حمایت های سیاسی و مساعدتهای مالی دولت افغانستان رندانه استفاده مینمودند، درحالیکه خودشان را از دل و جان پاکستانی میدانستند و در دفاع از قانون اساسی و منافع پاکستان متعهد بودند. این جریان همچنان این معنی را تداعی میکند که هرگاه ولیخان به حیث شخص اول آن کشور انتخاب میشد، بایستی قبل از شروع کار، مراسم تحلیف مبنی بر وفاداری به منافع ملی و تمامیت ارضی پاکستان به جا می آورد که در این صورت، طبعاً به ضد افغانستان عمل میکرد.

ذوالفقار علی بوتو، به تاریخ هفتم ماه جون سال ۱۹۷۶ م بناء به دعوت سردار محمد داوود به کابل مسافرت نمود و داوود خان نیز فقط دو ماه بعد از آن رهسپار پاکستان شد و مورد استقبال گرم مقامات پاکستانی قرار گرفت.

ادامه دارد